



## درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲/ آذر/ ۱۳۹۹

موضوع کلی: نواهی

موضوع جزئی: آیا نهی از شیء مقتضی فساد است یا خیر؟ امر هشتم: معنای فساد - مصادف با: ۶ ربیع الثانی ۱۴۴۲

کلام محقق خراسانی - اشکال امام به محقق خراسانی

جلسه: ۳۶

سال دوازدهم

### « الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین »

#### امر هشتم: معنای فساد

امر ششم از اموری که محقق خراسانی به عنوان مقدمه در این بحث ذکر کرده‌اند درباره معنای فساد است. البته طبق شمارش ما امر هشتم می‌شود، منتهی مهمتر از تبیین معنای صحت و فساد مطلبی است که در ادامه محقق خراسانی به عنوان تنبیه ذکر کرده‌اند، یعنی در واقع در این مقدمه دو مطلب مطرح می‌شود: یکی معنای صحت و فساد و انظاری که در این رابطه وجود دارد، اما این فی الواقع مقدمه است برای ورود به مطلبی که در تنبیه متعرض شدند، مسئله مهم آن است و آن این که آیا صحت از امور مجعوله است یا خیر؟ این بحث یک ثمره عملیه مهمی هم دارد و آن اینکه اگر در جایی شک کنیم که به واسطه فقدان جزء یا حصول مانع، حکم جریان پیدا می‌کند یا خیر، می‌توانیم استصحاب صحت کنیم. اگر شک در فقدان جزء یا حصول مانع داشته باشیم و صحت را از مجعولات شرعیه محسوب کنیم آنگاه می‌توانیم استصحاب صحت جاری کنیم، زیرا اگر از مجعولات شرعیه باشد، شرط جریان استصحاب را دارد اما اگر مجعول شرعی نباشد قهراً استصحاب جریان پیدا نمی‌کند، لذا غرض اصلی از ذکر امر ششم مطلبی است که در ذیل این امر و به عنوان تنبیه ذکر شده است، اینکه صحت مجعول شرعی است یا یک امر انتزاعی است، یا یک امر واقعی است؟ به هر حال عمده آن بحث است، منتهی قبل از اینکه به آن مطلب بپردازند درباره معنای صحت و فساد مختصری توضیح می‌دهند. البته ایشان در بحث صحیح و اعم نیز در این باره سخن گفتند، ما نیز آنجا توضیحاتی داشتیم، اما اینجا اجمالاً این مطلب را توضیح می‌دهیم، لذا ابتدا کلام محقق خراسانی را ذکر می‌کنیم و بعد اشکالی که امام خمینی به نظر محقق خراسانی دارند را متعرض می‌شویم و بعد وارد بحث اصلی می‌شویم.

#### کلام محقق خراسانی درباره معنای صحت و فساد

محقق خراسانی می‌فرماید: صحت به معنای تمامیت و فساد به معنای نقص است، این مطلبی است که هم در لغت و هم در استعمالات عرفی بیان شده است. یعنی از دید لغت و عرف، صحت و فساد به همین معنا است، اما در علوم مختلف برای این دو واژه معانی دیگری بیان شده است، ظاهر آن معانی را که نگاه می‌کنیم با هم متفاوت هستند، یعنی در هر علمی یک معنایی برای صحت و فساد ذکر شده و این معانی به حسب ظاهر با هم مغایر هستند. در فقه صحت و فساد را نسبت به عبادات یک طور معنا کردند و در باب معاملات یک معنای دیگری برای آن ذکر کردند. در باب عبادات صحت را به معنای عدم وجوب اعاده و قضا می‌دانند و فساد یعنی وجوب اعاده و قضا، هر چیزی که نیاز به اعاده و قضا نداشته باشد و اعاده و قضا در آن لازم نباشد صحیح است، عباداتی که اینطور باشد صحیح است، اما اگر عبادتی محتاج اعاده یا قضا باشد فاسد است. در معاملات نیز صحت را به معنای ترتب اثر مقصود از

معامله دانستند و فساد به معنای عدم ترتب اثر مقصود از معامله است، مثلاً در مورد بیع صحت بیع به معنای ترتب اثر بیع است که ملکیت می‌باشد، اگر این اثر بر بیع مترتب شد این بیع صحیح می‌شود و اگر این اثر مترتب نشد این بیع فاسد است. پس در فقه برای صحت و فساد، حتی بین معاملات و عبادات فرق است. در عبادات آن را یک طور معنا کردند «وجوب الاعاده والقضاء او عدم وجوب الاعاده والقضاء» در معاملات یک طور معنا کردند، «ترتب اثر المقصود او عدم ترتبه».

وارد علم کلام که می‌شویم، صحت و فساد را به یک نحو دیگری معنا کردند، گفتند: صحت عبادات به معنای موافقت شریعت یا موافقت امر است، از نظر متکلمین عبادتی صحیح است که استحقاق عقوبت به دنبالش نباشد و استحقاق عقوبت در جایی است که آن عبادت بر طبق امر خداوند و موافق با شریعت اتیان نشده باشد، فساد یعنی عدم موافقت با شریعت، عبادت فاسد در نظر اینها عبارت است از آن عبادتی که انجامش منجر به استحقاق مثبت نیست، بلکه باعث عقوبت و استحقاق عقوبت است. پس در علم کلام، تعریف دیگری برای صحت و فساد شده که کاملاً به حسب ظاهر با آنچه که در فقه گفته شده متفاوت است.

در علم طب صحت و فساد را به معنای اعتدال و یا انحراف مزاج تفسیر کرده‌اند. می‌گویند مزاج صحیح مزاجی است که انحراف نداشته باشد و معتدل باشد، مزاج فاسد مزاجی است که از اعتدال خارج شده و انحراف پیدا کرده است. پس طبیب هم مزاج صحیح را به مزاج تام و مزاج فاسد را به مزاج ناقص معنا می‌کند ولی این معنا کاملاً متفاوت است با آنچه که در فقه یا در کلام گفته می‌شود.

خلاصه سخن محقق خراسانی این است که صحت و فساد همه جا به معنای تمامیت و نقص است، یعنی در لغت، در بین عرف و حتی در علوم دیگر همه جا به این معنا است لکن چون در علوم مختلف این تمامیت و نقص متفاوت می‌شود، ظاهر تعریف صاحبان علوم از صحت و فساد مغایر به نظر می‌رسد و الا تعریف همه از صحت و فساد یکسان است. یعنی از نظر فقیه نیز صحت به معنای تمامیت است منتهی تمامیت در عبادت به عدم وجوب اعاده و قضا است و نقص به معنای اعاده یا قضا است. در کلام نیز همینطور است، اگر عملی تمام باشد یعنی موافق با شریعت است و استحقاق عقوبت به دنبالش نیست و اگر عملی ناقص باشد یعنی موافقت با شریعت در آن نیست، لذا استحقاق عقوبت ثابت می‌شود و کذلک در علم طب نیز صحیح و فاسد به معنای تام و ناقص است منتهی این تمامیت و نقص به حسب مزاج در نظر گرفته می‌شود که یا معتدل است یا منحرف. این محصل سخن محقق خراسانی است که صحت و فساد همه جا به یک معنا است و تغایری که در علوم مختلف به حسب ظاهر دیده می‌شود، در واقع تبیین معنای تام و ناقص به حسب موضوعی است که در آن علوم به آنها پرداخته می‌شود.

سپس می‌فرماید: بر این اساس تقابل بین صحت و فساد، تقابل عدم و ملکه است، مثل تام و ناقص، تقابل بین تمامیت و نقص روشن است که تقابل عدم و ملکه است، زیرا تام به چیزی می‌گویند که تمام شرایط و امور برایش فراهم است، به عبارت دیگر تمامیتش فعلیت دارد؛ ناقص به چیزی می‌گویند که شأنیت تمامیت دارد اما تمام نیست، تمامیتش بالفعل نشده است، پس اگر در چیزی این شأنیت نباشد، نمی‌توانیم بگوییم ناقص است، به کسی که چشمش نابینا است می‌گوییم این ناقص است، زیرا شأنیت بینایی دارد اما الان از این وصف محروم است، اما به موجودی مثل سنگ که بینایی ندارد نمی‌توانیم بگوییم ناقص است، زیرا شأنیت بینایی در سنگ نیست. پس تقابل بین تمامیت و نقص، تقابل عدم و ملکه است، به همین جهت تقابل بین صحت و فساد نیز تقابل عدم و ملکه است. این محصل مطلبی است که محقق خراسانی اینجا فرموده، یعنی در واقع به نظر ایشان همه جا صحت و فساد به یک

معنا است، صحیح یعنی تام و صحت یعنی تمامیت و فساد یعنی نقص و فاسد یعنی ناقص چه در عرف و چه در لغت و چه در سایر علوم و این تغایر نیز به حسب نگاهی است که هر یک از صاحبان علوم از تمامیت و نقص در علم مورد نظر دارند.

#### اشکال کلام امام خمینی به محقق خراسانی

ایشان با این نظر محقق خراسانی موافق نیستند و به چند موضع از کلام ایشان اشکال می‌کند.

#### موضع اول

محقق خراسانی گفتند صحت و فساد در لغت و استعمالات عرفی عبارت از تمامیت و نقص است، امام خمینی به همین مطلب اشکال کرده و می‌فرماید: صحت و فساد در استعمالات عرفی نیز به معنای تمامیت و نقص نیست، ایشان دو مورد نقض ذکر می‌کند: مورد اول: شما به ساختمانی که همه شرایط و خصوصیات و اجزایش فراهم باشد اطلاق کلمه تام می‌کنید اما نمی‌گویید صحیح است، به ساختمانی که کامل شده و تمام خصوصیاتش فراهم شده، شما می‌گویید این تام است ولی نمی‌گویید صحیح است هم چنین به اگر بعضی از اجزاء ساختمان ناقص باشد شما می‌گویید ناقص، اما نمی‌گویید فاسد است. این خودش بهترین شاهد بر این است که صحت و فساد در عرف به معنی تمامیت و نقص نیست.

مورد دوم: در مورد انسان چنانچه واجد همه اعضاء و جوارح باشد می‌گویید: تام الخلقه یا مثلا اگر یک دست یا پا نداشته باشد می‌گویید: ناقص الخلقه، تعبیر تمامیت و نقص را در مورد انسانی که همه اجزایش کامل است و انسانی که فاقد بعضی از این اجزاء است به کار می‌برید، ولی عنوان صحیح و فاسد را بر آنها اطلاق نمی‌کنید، به این انسانی که همه اجزایش کامل است نمی‌گویید صحیح است، به آنکه فاقد بعضی از اعضاء است، نمی‌گویید فاسد است. این خودش شاهد بر این است که در استعمالات عرفی صحت و فساد به معنای تمامیت و نقص نیست. زیرا اگر مرادف آن بود باید می‌توانستیم هر یک را به جای هم استفاده کنیم. بله گاهی در مورد یک عضو خاص، چنانچه فاقد خاصیت خودش باشد تعبیر فاسد را به کار می‌بریم. مثلا می‌گوییم چشمش صحیح است یا فاسد است، این در صورتی است که خود آن قوه یا عضو را موصوف قرار دهیم ولی اگر خود انسان را موصوف قرار دهیم نمی‌توانیم بگوییم انسان صحیح و انسان فاسد می‌توانیم بگوییم چشم فاسد دست فاسد یا چشم و دست صحیح، ولی بحث در خود انسان است.

پس اولین موضع اشکال این سخن محقق خراسانی است که فرمود در استعمالات عرفی صحت و فساد به معنای تمامیت و نقص است. امام خمینی سپس یک معنایی برای تام و ناقص ذکر می‌کند و می‌گوید: آنچه که از موارد استعمال تام و ناقص استفاده می‌شود و ارتکاز عرفی هم مساعد آن است، این است که اگر چیزی مشتمل بر اجزاء و شرایط باشد و همه خصوصیات در آن موجود باشد به آن تام گفته می‌شود ولی اگر بعضی اجزاء و شرایط در آن نباشد به آن گفته می‌شود ناقص. پس تام و ناقص یعنی واجد جمیع الاجزاء و الشرائط و فاقد بعض الاجزاء و الشرائط و در این موارد صحت و فساد استعمال نمی‌شود.

استعمال صحت و فساد کجاست؟ می‌گوید: صحت در جایی به کار می‌رود که موصوف دارای نوعی باشد که اثر و فایده‌ای دارد، یعنی آن فردی که اثر مترتب بر نوع را دارد صحیح شمرده می‌شود و آن فردی که اثر نوع را نداشته باشد به آن فاسد اطلاق می‌شود مثلا یک میوه را در نظر بگیرید، این میوه یک سیب یا پرتقال بالاخره نوعش از نظر طعم و بو و رنگ و خاصیتی که بر آن مترتب است یک حد و چیزی برایش بیان می‌شود حال اگر این اثر که بر نوع این میوه مترتب می‌شود در یک فردی از آن وجود نداشت،

می‌شود فاسد، پرتقال یا سیب یک عطر و بویی دارد، این اثری است که در نوع میوه سیب وجود دارد یک طعمی دارد، حال اگر یک مصداقی را شما از این میوه پیدا کردید که این طعم و بو و رنگ را نداشته باشد، این می‌شود فاسد. پس صحت و فساد در استعمالات عرفی، ارتباطی به مسئله اجزاء و شرایط ندارد، تمامیت و نقص مربوط به وجود همه اجزاء و شرایط یا فقدان بعضی از اجزاء و شرایط است، اما صحت و فساد، اساساً ربطی به مسئله اجزاء و شرایط ندارد، صحت و فساد تابع این است که این فرد اثر مترتب بر نوع را داشته باشد یا خیر؟

پس ایشان بر خلاف محقق خراسانی که معتقدند صحت و فساد و تمامیت و نقص به یک معنا است معتقد است اینها به طور کلی از نظر عرف معنایشان متفاوت است.

## موضع دوم

اشکال دوم امام خمینی به سخن محقق خراسانی درباره تقابل بین صحت و فساد بر می‌گردد. محقق خراسانی فرمودند: چون تقابل بین صحت و فساد مثل تقابل بین تمامیت و نقص است، پس تقابلهای تقابل عدم و ملکه است. قهراً وقتی صحت و فساد را غیر از تمامیت و نقص دانستیم، (ما گفتیم از نظر عرف اینها با هم متفاوت هستند) تقابل اینها نیز فرق می‌کند، لذا امام خمینی می‌فرماید: تقابل بین تام و ناقص تقابل عدم و ملکه است، اینکه روشن است، اما تقابل بین صحیح و فاسد، تقابل ضدین است. وقتی می‌گوییم: صحیح، یعنی موجودی که اثر مترتب بر نوع را دارا است، این یک امر وجودی است که یک تعریفی برایش شده است، فاسد عبارت است از موجودی که این اثر یعنی اثر مترتب بر نوع را ندارد، یعنی گانه از مسیر متعارف نوع خودش خارج شده است. این نشان می‌دهد هم صحیح و هم فاسد امر وجودی هستند، هیچ کدام امر عدمی نیست، وقتی شما می‌گویید: تقابل بین دو شیء از قبیل تقابل عدم و ملکه است، یک طرفش باید امر عدمی باشد، ملکه، یعنی وجود یک چیز، عدم ملکه یعنی عدم آن در چیزی که شأنیت آن را دارد، پس یکی می‌شود وجودی، یکی می‌شود عدمی، اما وقتی می‌گوییم صحیح و فاسد، صحیح عبارت است از موجودی که اثر مترتب بر نوع را دارد، پس این امر وجودی است. فاسد نیز عبارت است از وجودی که آن اثر را ندارد، لذا امر عدمی نیست تا بخواهیم بگوییم تقابلهای تقابل عدم و ملکه است، هر دو وجودی هستند منتهی وجودی که از آن مقتضای خاصیت نوعیه خودش فاصله گرفته است، خروج از مقتضای خاصیت نوعیه نیز یک امر وجودی است، امر عدمی نیست، این باید طعمش اینچنین می‌بود ولی آنچنان است رنگش اینچنین باید باشد ولی آنچنان است، پس عدم نیست، غیر از عدم بینایی است. لذا تقابل بین اینها تقابل ضدین است.

## موضع سوم

امام خمینی اصل مرادف بودن تام و ناقص و صحیح و فاسد را در فقه می‌پذیرد البته با معنایی که خودشان از این دو کردند. محقق خراسانی می‌فرمود صحت و فساد در نزد لغت و عرف و همه اربابان علوم یکسان است و به معنای تمامیت و نقص است. امام خمینی فرمود نه، در عرف اتفاقاً اینها با هم متفاوت است، معنای صحت و فساد و با معنای تمامیت و نقص فرق می‌کند اما در فقه باهم یکی هستند. ایشان می‌گوید: ما وارد فقه که می‌شویم، صحت و فساد و تمامیت و نقص تقریباً یک معنا را دارند و حقیقتشان واحد است، شما نماز را در نظر بگیرید به نمازی که همه اجزاء و شرایط را داشته باشد می‌گویند نماز تام، به نمازی که بعضی از این اجزاء و شرایط را نداشته باشد، می‌گویند نماز ناقص، در عین حال اطلاق صحیح و فاسد بر این دو نماز می‌شود. یعنی نمازی

که همه اجزاء و شرایط را داشته باشد می‌گویند نماز صحیح و نمازی که فاقد بعضی از این اجزاء و شرایط باشد می‌گویند نماز فاسد. پس در عبادات مثل نماز، اطلاق صحت و فساد و اطلاق و تمامیت و نقص می‌شود و هر دو به یک معنا است، پس با اینکه در عرف بین معنای صحت و فساد و معنای تمامیت و نقص تفاوت است اما در فقه اینها مرادف هستند.

در باب معاملات نیز همینطور است، در باب معاملات، بیع را در نظر بگیرید، البته منظور از بیع، اسباب است نه مسببات، زیرا ما یک بیع سببی داریم و یک بیع مسببی، منظور از بیع سببی همان ایجاب و قبول و منظور از بیع مسببی یعنی ملکیتی است که در اثر این ایجاب و قبول حاصل می‌شود، بیع مسببی امرش دایر بین وجود و عدم است، آنجا دیگر نمی‌توانیم بگوییم صحیح یا فاسد اگر مثلاً بیعی واجد شرایط باشد همه چیزش کامل باشد ملکیت حاصل می‌شود، بیع مسببی حاصل می‌شود، اما اگر مثلاً یکی از شرایط صحت بیع وجود نداشته باشد، اینجا ملکیت حاصل نمی‌شود، نه اینکه فاسد واقع شود.

پس در معاملات به لحاظ مسببات اساساً نمی‌توانیم بگوییم امرشان دایر بین صحت و فساد است، آنجا امرش دایر بین وجود و عدم است. اگر شرایط بیع کامل باشد ملکیت حاصل می‌شود و اگر شرایطش کامل نباشد ملکیت حاصل نمی‌شود دیگر نمی‌گوییم ملکیت فاسد، یا ملکیت وجود دارد یا ندارد، در نکاح نیز همینطور است، اگر شرایط عقد نکاح کامل باشد، نکاح محقق می‌شود، اگر شرایط موجود نباشد نکاح حاصل نمی‌شود، پس صحت و فساد به لحاظ مسببات معنا ندارد، آنچه که در معاملات می‌گوییم به لحاظ اسباب است. شما عقد بیع را در نظر بگیرید، اگر همه اجزاء و شرایط عقد بیع موجود باشد، اینجا می‌گوییم تام است، اگر بعضی از شرایطش موجود نباشد می‌گوییم ناقص است، بیع تام و بیع ناقص، بیع تام یعنی بیع سببی واجد همه اجزاء و شرایط، بیع ناقص یعنی بیع سببی فاقد بعضی از اجزاء و شرایط و خصوصیات، در عین حال به همین بیع تام و ناقص، می‌توانیم بیع صحیح و فاسد اطلاق کنیم. بیعی که واجد همه اجزاء و شرایط باشد، گفته می‌شود آن صحیح، بیعی که فاقد بعضی از اجزاء و شرایط باشد گفته می‌شود آن فاسد. پس هم در مورد معاملات، هم در باب عبادات در فقه بین صحت و تمامیت و بین فساد و نقص ترادف وجود دارد، با اینکه از نظر استعمال عرفی اینها کاملاً متفاوت هستند.

به نظر امام خمینی این دو معنا در عرف و لغت کاملاً فرق می‌کند، صحت به یک معنا است، تمامیت به معنای دیگر، فساد به یک معنا است و نقص به معنای دیگر، اما در فقه اینچنین نیست، البته در باب معاملات ایشان می‌فرماید: اگر فقها هم به کار ببرند یا از باب مجاز این کار را می‌کنند یعنی اصطلاح خاصی ندارند و به جای صحت و فساد از عنوان تام و ناقص استفاده می‌کنند یا ممکن است یک اصطلاح خاصی دارند که اینطور معنا می‌کنند، مهم این است که به نظر ایشان با اینکه بین اصطلاح صحت و فساد از یک سو و تمامیت و نقص از سوی دیگر تفاوت وجود دارد، اما در عرف مرادف هستند.

ایشان آنگاه روی یک نکته تاکید می‌کند و آن اینکه این دو یک امر اضافی هستند مسئله نقص و تمامیت امور اضافیه هستند، یعنی ممکن است چیزی به لحاظی تام باشد، به لحاظ دیگر ناقص باشد، یعنی از یک جهت اجزاء و شرایط اگر موجود باشند، به آن تام می‌گویند و از جهت دیگر به خاطر فقدان بعضی از خصوصیات و شرایط و اجزاء به آن می‌گویند ناقص.<sup>۱</sup>

همه اینها مقدمه بود برای آن مسئله اصلی که محقق خراسانی آن را به عنوان تنبیه آورده‌اند و غرض اصلی از عقد این مقدمه آن است و آن این است که آیا صحت از امور مجعوله شرعیه است یا خیر؟ «والحمد لله رب العالمین»

<sup>۱</sup> تهذیب الاصول، ج ۱، ص ۴۱۰ و ۴۱۱.